

# گلستان سعدی<sup>۹</sup>

بامقابلہ متن گلستان فروغی و قریب و طبع روسیہ

بانضمام

تعلیقات و حواشی و شرح لغات

باہتمام

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشرای عالی

حق طبع و تقلید محفوظ است





به: فرزندم مُشکانِ مشکور

# مشخصات کتاب

مصحح : دکتر محمد جواد مشکور

قطع : ۲۲×۱۵

کاغذ : ۷۰ گرمی سفید

تعداد : ۲۰۰۰

چاپ : سپهر

صحافی : مهر آئین

تاریخ انتشار : خرداد ماه ۱۳۴۲

ناشر :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا

## فهرست ابواب کتاب

	مقدمه مصحح
۱ - ۱۳	دیباچه گلستان
۱۴ - ۵۶	باب اول در سیرت پادشاهان
۵۷ - ۱۸۹	باب دوم در اخلاق درویشان
۹۱ - ۱۱۷	باب سوم در فضیلت قناعت
۱۱۷-۱۱۹	باب چهارم در فواید خاموشی
۱۲۷-۱۴۹	باب پنجم در عشق و جوانی
۱۵۱-۱۵۷	باب ششم در ضعف و پیری
۱۵۹-۱۸۱	باب هفتم در تأثیر تربیت
۱۸۳-۲۰۹	باب هشتم در آداب صحبت
۲۱۲-۲۴۸	حواشی و تعلیقات مصحح بر گلستان
۲۵۰-	لغات گلستان
۲۶۶-۲۷۶	فهرست‌ها
۲۷۷	غلطنامه

## مقدمه‌ی مصحح

از آنجا که غالب گفتار سعدی طرب انگیزست و طبیعت آمیز، و قصب‌الجیب حدیثش را همچون نیشکر میخورند، ورقه‌ی منشآتش را چون کاغذ زر میبرند؛ کتاب گلستان هم از روزگار تصنیف در بازار جوهریان فضل و ادب رائج گشته، و در دبستانها سرمشق بلاغت آموزی و حکمت اندوزی و پارسی نویسی شده است. و چون کتاب مبتدی و منتهی هر دو بوده، شیخ اجل سعدی آنرا در حسن معاشرت و آداب محاورت چنان پرداخته است که متکلمان را بکار آید، و مترسلان را بلاغت افزاید؛ لاجرم بادخزان را بر اوراق آن دست تطاول نباشد، و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند، و پیوسته در سر لوحه‌ی شاهکارهای جاویدان ادب پارسی بر صحیفه‌ی روزگار برقرار ماند.

ظاهر آ گلستان سعدی از زمان تصنیف که بنا بر این بیت:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

تاریخ تألیفش ۶۵۶ هجری است، مطمح نظر فضلا و ادا با گردیده و کتاب دبستانی بسیاری از نو آموزان زبان پارسی شده باشد. احاطه‌ی سعدی بعلم قرآن و حدیث و فنون و آداب و شعر در زبان عرب، تأثیر فراوانی در این کتاب مختصر و پر معنی گذاشته است، بطوریکه بسیاری از عبارات و روایات آن یا مستقیماً ترجمه‌ی از عربی و یا متأثر از آثار پیشینیان تازی گوی است. منتها سعدی با کمال مهارت و استادی که خاص اوست، مفهوم و مضمون آنها را بدون آنکه بویی از ترجمه یا اقتباس بمشام خواننده رسد بزبان پارسی آورده، و چه بسا

شیوا ترا اصل تازی حق مطلب را ادا کرده است .  
اگرچه بقول وی : «درین جمله چنانکه رسم مؤلفانست از شعر  
متقدمان بطریق استعارت تلفیقی نرفت» ولی همانطور که در دیباچه‌ی  
گلستان گفته است : «کلمه‌ای چند بطریق اختصار از نوادر و امثال و  
شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی درین کتاب درج کردیم و برخی از عمر  
گرا نمایه بر او خرج»، سعدی از حکمت پیشینیان از قرآن و احادیث و  
نوادر و امثال و اشعار عرب بهره‌ی بسیار بر گرفته و مضامین آنها را باقند  
پارسی آمیخته است .

گلستان و بوستان دو چشمه‌ی حکمت در ادب پارسی بشمار میروند،  
ولی هنر و استادی و شخصیت سعدی را در گلستان باید جست ، زیرا  
کتابی بجامعیت آن در زبان پارسی نیامده ، و حتی بوستان که یکدوره  
حکمت عملی و تدبیر زندگی است چون گلستان جامع و بی نقص نیست .  
و اگر چنین کتابی وجود نداشت نثر پارسی از این گنجینه‌ی پر بها  
و گرانمایه که تا کنون نظیری برای آن نبوده است ، و در آینده هم  
احتمال نمی‌رود مانند‌ی پیدا کند تا ابد محروم میماند .

این شاهکار که گل سرسبدا دلب پارسی است در حقیقت کتابی است  
که بشیوه‌ی مقامات نوشته شده، و آنرا میتوان بهترین نمونه‌ی مقامه-  
نویسی در زبان پارسی دانست .

شهرت گلستان بسبب شیوایی و روانی آن و اشمالش بر زبده‌ی  
حکایات و سیر و حکم و امثال است و شاید بجهت همین جامعیت باشد که  
قریب هفت قرن است که پیوسته بر زانوی کودکان هفت ساله و در کنار  
پیران هفتاد ساله قرار داشته است .

ترکیب کلمات و برخورد عبارات و هماهنگی جملات طوری است

که آن کتاب را میتوان نثر منظوم و یا شعر منثور خواند ، و کمتر حکایتی در گلستان میتوان یافت که از نظر عروضی مصرعی تمام یا بیتمی ناتمام در آن بکار نرفته باشد. حد همین است سخندانی و زیبایی را !

سعدی در گلستان از تکرار و ترادف و صناعات متکلفانه ادبی چه لفظی و چه معنوی احترام از جسته و خود را بسجع آوری مقید نکرده، و الفاظ را تا جائی پرورده است که قالب معنی را سزد و صنایع بدیعی را تا حدی جایزدانسته که آداب سخندانی را شاید؛ و این هنری است که او را در برابر دیگر هنرمندان سرفراز ساخته و مقلدان از روش خود را از نگارش کتابهایی مانند: نگارستان، بهارستان، ملبستان، و پریشان، پشیمان و سرافکننده کرده است.

خلاصه، سعدی شیوهی را پیش گرفته است که نویسندگان پیش از او از آن غافل بوده اند، و چنانکه از کلام او برمیآید وی آثار گذشتگان را از تازی و پارسی مطالعه کرده ، آنچه را که بنظرش سست و نامتناسب آمده دور انداخته و هر چه را که استوار و درست یافته بر گزیده و بکار برده است .

اما آنچه را که میتوان گفت از خود افزوده است: ترتیب و تناسب و تنوع و ترجیح لازم بر غیر لازم و مراعات اقتضای سخن و حال خواننده، و تناسب نثر و نظم، و رعایت آهنگ کلمات، و مراعات روش اختصار، و اجتناب از ایجاز مخل و اطناب ممل ، و ترکیبات نامأنوس، و التزام در عفت قلم و ادب در کلام ، و احترام از کلمات رکیک و ناهنجار است .



نسخه‌های گلستان : کمتر نسخه‌ای از گلستان را در دنیا میتوان

یافت که بادیگر نسخ‌عیناً و از هر جهت مطابق باشد؛ حتی در بسیاری از از آنها اختلافات فاحشی، چشم می‌خورد. و چون این کتاب بسبب مقبولیتی که از همان آغاز در نزد مردم داشته و مورد استفاده‌ی اهل علم اعم از طلاب و فضلا بوده است؛ از این جهت هر کاتبی بذوق و سلیقه‌ی خود در آن تغییراتی داده و در عبارات آن دخل و تصرف کرده است.

این اختلاف نسخ ادبا را بر آن داشته که در جستجوی صحیح‌ترین نسخه و نزدیکترین آنها بزمان مصنف باشند.

در میان نسخی که بروش صحیح و فنی تصحیح شده و در بین اهل فضل و ادب تاحدی قبول عام یافته است سه طبع انتقادی گلستان است: نخستین باهتمام پیرادیبیان زمان استاد عبدالعظیم قریب اطال الله بقاء در ۱۳۱۰ شمسی، و دومین بکوشش حکیم و سیاستمدار در گذشته مرحوم مغفور محمد علی فروغی ذکاءالملک اعلی الله مقامه در ۱۳۱۶ شمسی در طهران، و سومین بهمت فاضل معاصر در کشور دوست و همسایه‌ی ایران شوروی، آقای رستم موسی اوغلی علی‌یف که توسط انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی، با ترجمه‌ی آن بروسی در ۱۹۵۹ میلادی در مسکو بحلیه‌ی طبع در آمده است.

نگارنده که در چند سال پیش چند ماهی تدریس گلستان را در دانشسرای عالی بعهدہ داشت و یادداشت‌هایی در شرح مشکلات و توضیح لغات آن فراهم کرده بود به پیشنهاد آقای جواد اقبال مدیرعامل محترم شرکت نسبی اقبال و شرکاء خواست آن مسودات را بامتن کتاب بطبع رساند، لذا برای عرضه کردن یک متن انتقادی و صحیح نسخه‌ی طبع گلستان مرحوم فروغی را که از نظر قدمت و صحت در نظر ارباب ادب مرجح است متن قرار داده دو نسخه‌ی دیگر مزبور را یعنی گلستان

تصحیح شده‌ی استاد قریب که در ذیل صفحات بعلامت اختصاری «ق» و طبع روسیه که بعلامت « ط ر » نشان داده شده است نسخه بدل قرارداد ، تا شاید بتواند باین شیوه يك گلستان بالنسبه صحیح و تاحدی مطابق با آنچه از قلم شیخ اجل سعدی بیرون آمده است ، با شرح مشکلات و لغات آن در اختیار دانشجویان و اهل فضل بگذارد . امید است که این خدمت در زمره‌ی صاحب‌دلان متجلی شود و بزیور قبول آنان متحلی گردد ،  
بالله التوفیق و علیه التکلان .

اول اردیبهشت ماه جلالی سال ۱۳۴۲ شمسی

دکتر محمد جواد مشکور

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مَنْتِ خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش  
مزید نعمت. هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر میآید مفرح  
ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید      کز عهده شکرش بدر آید؟  
اعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادي الشكور.

بنده همان به که ز تقصیر خویش      عذر بدرگاه خدای آورد<sup>۱</sup>  
ورنه سزاوار خداوندیش      کس نتواند که بجای آورد<sup>۲</sup>

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش  
همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی<sup>۳</sup>  
بخطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب      گبر و ترسا وظیفه خور داری  
دوستان را کجا کنی محروم      تو که با دشمن این نظرداری  
فراش باد صبا را گفته تا فرس زمردی<sup>۴</sup> بگسترده و دایه ابر بهاری  
را فرموده تا بنات نبات را در مه ز زمین بپرورد. درختان را بخلمت نوروزی  
قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه

۱- خدا آورد (ق ص ۲)      ۲- بجا آورد (ق ص ۲)

۳- روزی خواران (ق ص ۲)      ۴- زمر دین (ط ر ص ۷)

شکوفه بر سر نهاده. عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمائی  
بتر بیتش نخل باسق گشته .

ابر و بادومه و خورشید و فلک در کارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری  
همه از بهر تو سر گشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
در خبر است از سرور کاینات<sup>۱</sup> و مفخر موجودات و رحمت عالمیان

وصفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم  
شفیع مطاع نبی کریم      قسمیم جسیم نسیم و سیم

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

هر گاه<sup>۲</sup> که یکی از بندگان گنه کار پیریشان روزگار دست انا بت

با امید اجابت بدرگاه حق جل و علا بر دارد،<sup>۳</sup> ایزد تعالی در وی نظر نکند،

بازش بخواند، باز اعراض کند،<sup>۴</sup> بازش بتضرع و زاری بخواند حق، سبحانه

و تعالی فرماید: یا ملائکتی قد استحییبت من عبدی ولیس له غیری<sup>۵</sup> فقد

غفرت له. دعوتش را اجابت کردم و حاجتش بر آوردم<sup>۶</sup> که از بسیاری

دعا و زاری بنده همی شرم دارم .

کرم بین و لطف خداوند گار گنه بنده کرده است و او شرمسار

۱- سید کاینات (ق ص ۳) ۲- هر گاه (طبع روسیه ص ۹) ۳- خداوند تعالی

بر آورد (ق ص ۳) ۴- دگر باره اعراض کند (ق ص ۳) ۵- دیگر بارش (ط ر

ص ۹) ۶- رب غیری (ط ر - ص ۹) ۷- امیدش را بر آوردم (ق ص ۴)

عَا كِفَان كَعْبَةُ جَلَالِش بِتَقْصِيرِ عِبَادَتٍ مَعْتَرِفٍ كَمَا مَا عِبْدَانَاكَ حَقَّ  
 عِبَادَتِكَ وَوَاضِعَانِ حَلِيَّةٍ جَمَالِش بِتَحْيِيرِ مَنْسُوبٍ كَمَا مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ  
 گر کسی وصف او ز من پرسد      بیدل از بی نشان چگوید باز  
 عاشقان کشتگان معشوقند      بر نیاید ز کشتگان آواز  
 یکی از صاحب‌دلان سر بجیب مراقبت<sup>۱</sup> فرو برده بود و در بحر  
 مکشفت<sup>۲</sup> مستغرق شده. حالی که<sup>۳</sup> ازین معامله<sup>۴</sup> باز آمد یکی از  
 دوستان<sup>۵</sup> گفت<sup>۶</sup> ازین بستان که بودی مارا چه تحفه کرامت<sup>۷</sup> کردی؟<sup>۸</sup>  
 گفت<sup>۹</sup> بخاطر داشتم که چون بدرخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه<sup>۱۰</sup>  
 اصحاب را،<sup>۱۱</sup> چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از  
 دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته راجان شد و آواز نیامد  
 این مدعیان در طلبش بیخبرانند      کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

\*\*\*

ای بر تر از خیال و قیاس و گمان و وهم      وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم  
 مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر      ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم  
 ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است وصیت سخنش که  
 در بسط زمین رفته و قصب الجیب<sup>۱۰</sup> حدیثش که همچون<sup>۱۱</sup> شکر میخورند و

۱- مراقبت (ط رص ۱۰) ۲- مکشفت (ط ر- ص ۱۰) ۳- آنکه که  
 (ط ر- ص ۱۰) ۴- از آن حالت (ط ر- ص ۱۰) ۵- مچبان (ق- ص ۴)  
 ۶- تحفه کرامت کن (ق ص ۴) - بطریق انبساط اورا گفت از آن (ط ر ص ۱۰)  
 ۷- آوردی (ط ر ص ۱۰) ۸- گفتا (ق ص ۴) ۹- اصحاب را بر م (ق ص ۴)  
 ۱۰- قصب الجیب (ق ص ۵) ۱۱- چون (ط ر ص ۱۱)

رقعه منشآتش که چون کاغذ زر میبرند بر کمال فضل و بلاغت او حمل  
 نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان  
 و ناصر اهل ایمان<sup>۱</sup> اتابک اعظم مظفرالدینا والدین ابوبکر بن سعد بن  
 زنگی ظل الله تعالی فی ارضه رب ارض عنه و ارضه بعین عنایت نظر کرده است  
 و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده لاجرم کافه انام از خواص  
 و عوام<sup>۲</sup> بمحبت او گرائیده اند که الناس علی دین ملوکم .

زانگه که ترا بر من مسکین نظر است

آثارم از آفتاب مشهور تر است

گر خود همه عیبها بدین بنده دراست

هر عیب که سلطان بپسندد هنراست

گلی<sup>۳</sup> خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی<sup>۴</sup> بدستم  
 بدو گفتم که مشکلی یا عبیری که از بوی دلایز تو مستم  
 بگفتا من گلی<sup>۵</sup> ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم  
 کمال هم نشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم  
 اللهم متع المسلمین بطول حیاته و ضاعف جمیل<sup>۶</sup> حسنا ته و ارفع  
 درجه<sup>۷</sup> اودائه و ولاته و دمر علی اعدائه و شناته<sup>۸</sup> بما تلی فی القرآن من  
 آیاته اللهم آمن بلده و احفظ ولده .

۱- شاهنشاه معظم (ط رص ۱۲) ۲- خاصه و عوام (ق ص ۵) ۳- گل (قر

ص ۶) ۴- مخدومی (ط ر ص ۱۲، ق ص ۶) ۵- گل ناچیز (ق ص ۶)

۶- ثواب جمیله و حسنا ته (ق ص ۶) ۷- و درج (ق ص ۶) ۸- و حرس نفسه

و ذویه و ذواته (ق ص ۶)

لقد سعد الدنيا به دام سعده      وايدہ المولى بالوية النصر  
 كذلك ينشا لينة هو عرقها      وحسن نبات الارض من كرم البدر  
 ايزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل و  
 و همت عالمان عامل تازمان قیامت در امان سلامت نگهداراد<sup>۱</sup>.

اقلیم پارس را غم از آسب دهر نیست  
 تا بر سرش بود چو توئی سایه خدا  
 امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک  
 مانند آستان درت مأمن رضا  
 بر تست پاس خاطر بیچارگان و شکر  
 بر ماو بر خدای جهان آفرین جزا  
 یارب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس

چندانکه خاک را بود و باد را بقا  
 یکشب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می -  
 خوردم و سنگ سراجیه دل<sup>۲</sup> بالماس آب دیده می سفتم و این بیتها مناسب  
 حال خود می گفتم:

هر دم از عمر می رود نفسی      چون نگه می کنم نما ندبسی<sup>۳</sup>  
 ای که پنجاه رفت و در خوابی      مگر این پنج روز دریایی  
 خجل آنکس که رفت و کار نساخت      کوس رحلت زدند و بار نساخت  
 خواب نوشین بامداد رحیل      باز دارد پیاده را ز سبیل

۱- نگهدار باد (قصه ۶) ۲- دل را (قصه ۷) ۳- نما ند کسی (قصه ۷) ۴- مرد دو (قصه ۷)

هر که آمد عمارتی نو ساخت      رفت و منزل بدیگری پرداخت  
وان دگر بخت همچنین هوسی      وین عمارت بسر نبرد کسی  
یار ناپایدار دوست مدار      دوستی را نشاید این غدار  
نیک و بد چون همی ببايد مرد      خنك آنكس كه گوی نیکی برد  
رگ عیشی بگور خویش فرست      کس نیارد زپس زپیش<sup>۱</sup> فرست  
عمر برفست و آفتاب تموز      اندکی ماند و خواجه غره هنوز  
ای تهی دست رفته در بازار      ترسمت پر نیآوری<sup>۲</sup> دستار  
هر که مزروع خود بخورد بخوید      وقت خرمنش خوشه باید چید  
بعد از تأمل این معنی مصلحت چنان دیدم<sup>۳</sup>      که در نشیمن عزلت  
نشیمن و دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفتهای پریشان بشویم و من  
بعد پریشان نگویم .

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس  
برسم قدیم از در درآمد. چندانکه نشاط ملاعبت کرد و بساط مداعت<sup>۴</sup>  
گسترده جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبد برنگرفتم. رنجیده  
نگه کرد و گفت :

کنونت که امکان گفتار هست      بگو ای برادر بلطف و خوشی  
که فردا چوپیک اجل دررسد      بحکم ضرورت زبان در کشی

۱- توپیش (ط رص ۱۶) ۲- بر نیآوری (ط رص ۱۶) ۳- خوید (ط رص ۱۶)

۴- آن دیدم (ط رص ۱۷) ۵- از صحبت (ط رص ۱۷) ۶- مراغت (ط رص ۱۷)

کسی<sup>۱</sup> از متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بقیت عمر<sup>۲</sup> معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سرخویش گیر و راه مجانبت پیش<sup>۳</sup>. گفتا بعزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم<sup>۴</sup> و قدم بر ندارم مگر که آنکه سخن گفته شود. بعبادت<sup>۵</sup> مألوف و طریق معروف که آزردن دوستان چه است و کفارت یمین سهل و خلاف راه صوابست و نقض رأی<sup>۶</sup> اولوالالباب، ذوالفقار<sup>۷</sup> علی در نیام و زبان سعدی در کام.

زبان دردهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروشت یا پیمه ور  
اگر چه پیش خردمند خامشی ادبست

بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقلست دم فرو بستن

بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

فی الجملة زبان از مکالمه او در کشیدن قوت نداشتم و روی از محاوره او<sup>۸</sup> گردانیدن مروت ندانستم که یار موافق بود و ارادت صادق<sup>۹</sup>.  
چو جنگ آوری با کسی برستیز که از وی گزیرت بود یا گریز  
بحکم ضرورت سخن گفتم<sup>۱۰</sup> و تفرج کنان بیرون رفتیم در فصل

۱- یکی (ط رص ۱۷) ۲- عمر در دنیا (قص ۹) ۳- و مصلحتی که داری

پیش (قص ۹) ۴- قدیم دم بر نیارم (ط رص ۱۸) ۵- بعبادت (ط رص ۱۸) ۶- عکس

رأی (قص ۹) ۷- که ذوالفقار (ط رص ۱۸) ۸- محاده او (قص ۹) ۹- و

محب صادق (ط رص ۱۹) ۱۰- گفتیم (ط رص ۱۸)

ربیع که صولت برد آرمیده بود و ایام دولت ورد رسیده .

پیراهن برگ بر درختان چون جامهٔ عید نیکبختان<sup>۱</sup>  
 اول اردی بهشت ماه جلالی بلبَل گوینده بر منا بر قضبان  
 بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان  
 شب را ببوستان بایکی<sup>۲</sup> از دوستان اتفاق مبیبت افتاد، موضعی خوش  
 و خرم و درختان درهم. گفتمی که خرده<sup>۳</sup> مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا  
 از تارکش آویخته<sup>۴</sup>.

روضهٔ ماء نهرها سلسال  
 دوحهٔ سجع طیرها موزون  
 آن پراز لاله‌های رنگارنگ  
 وین پراز میوه‌های گوناگون  
 باد در سایهٔ درختانش  
 گسترانیده فرش بوقلمون  
 بامدادان که خاطر باز آمدن بر رأی نشستن غالب آمد دیدمش  
 دامنی گل وریحان و سنبل و ضیمران فراهم آورده و رغبت شهر کرده<sup>۵</sup> گفتم  
 گل بستان را چنانکه دانی بقائی و عهد گلستان را وفائی نباشد و حکما  
 گفته‌اند هر چه نباید<sup>۶</sup> دل بستگی را نشاید. گفتا طریق چیست؟ گفتم برای  
 نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستان<sup>۷</sup> توانم تصنیف کردن  
 که باد خزان را بر ورق اودست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش  
 را بطیش خریف مبدل نکند.

۱- در طبع قریب (ص ۱۰) این شعر نیست. ۲- ببوستان یکی (ط رص ۲۰)

۳- خورده (ط رص ۲۰) ۴- از تارکش در آویخته (ط رص ۲۰) ۵- و آهنگ رجوع

کرده (ط رص ۲۰) ۶- هر چه دیر نباید (ق ص ۱۰) ۷- گلستانی (ط رص ۲۱،  
 گلستانی بشاید (ق ص ۱۱)

بچه کار آیدت ز گل طبقی      از گلستان من ببر ورقی  
گل همین پنج روزوشش باشد      وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این بگفتم<sup>۱</sup> دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که  
الکریم اذا وعد وفا، فصلی<sup>۲</sup> در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت  
و آداب مجاورت در لباسی که متکلمانرا بکار آید و مترسلان را بلاغت  
بیفزاید. فی الجمله هنوز از گل بستان بقیتهی موجود بود<sup>۳</sup> که کتاب گلستان  
تمام شد. و تمام آنکه شود بحقیقت که پسندیده آید در بار گاه شاه جهان-  
پناه سایه کرد گار و پر تو لطف پرورد گار، زخر زمان و کف امان المؤید  
من السماء المنصور علی الاعداء عضد الدولة القاهرة سراج الملة الباهرة  
جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن الاتابك<sup>۴</sup> الاعظم شاهنشاه المعظم<sup>۵</sup>  
مولی ملوک العرب و العجم سلطان البر و البحر وارث ملک سلیمان  
مظفر الدین<sup>۶</sup> ابی بکر بن<sup>۷</sup> سعد بن زنگی ادام الله اقبالهما و ضاعف جلالهما  
و جعل الی کل خیر ما لهما، و بکر شمه لطف خدا و ندی مطالعه فرماید.  
گر التفات خدا و ندیش بیاراید      نگار خانه چینی و نقش ارتنگیست  
امید هست که روی ملال در نکشد      ازین سخن که گلستان نه جای دلتنگیست  
علی الخصوص که دیباچه همایونش      بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگیست

۱- حالی که من این حکایت بکردم (ق ص ۱۱) ۲- فصلی دو (ق ص ۱۱)

۳- مانده بود (ط رص ۲۲) ۴- اتابك (ط رص ۲۲) ۵- المعظم مالک رقاب الامم

(ط رص ۲۲) ۶- مظفر الدنيا والدين (ط رص ۲۲) ۷- ابو بکر بن (ط رص ۲۳)

دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد و دیده یاس از پشت  
 پسای خجالت بر ندارد و در زمره صاحب‌دلان متجلی نشود مگر آنکه که  
 متجلی گردد بزبور قبول امیر کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور ظهیر  
 سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت کشف الفقر اعملاذا لفر با عمر بی الفضلاء  
 محب الانقیاء افتخار آل فارس یمین‌الملک ملک الخواص فخر الدولة  
 والدین غیاث الاسلام والمسلمین عمدة الملوک والسلاطین ابی بکر بن ابی  
 نصر اطال الله عمره واجل قدره<sup>۱</sup> و شرح صدره وضاعف اجره که ممدوح  
 اکابر آفاقت و مجوع مکارم اخلاق .

هر که در سایه عنایت اوست گنہش طاعتست و دشمن دوست  
 بهر یک<sup>۲</sup> از سایر بندگان حواشی خدمتی متعین است<sup>۳</sup> که اگر  
 در آدای برخی از آن تهاون و تکاسل روا دارند<sup>۴</sup> در معرض خطاب آیند و در  
 محل عتاب، مگر برین طایفه درویشان که شکر نعمت بزرگان واجبست  
 و ذکر جمیل و دعای خیر و آداء<sup>۵</sup> چنین خدمتی در غیبت اولیترست که  
 در حضور که آن بتصنع نزدیک است و این از تکلف دور<sup>۶</sup> .

پشت دوتای فلک راست شد از خر می

تا چوتو فرزند زاد مادر ایام را

۱- اطال الله اعمارہ و رفَع اَقْبَدَارُه (قص ۱۳) ۲- برهریک (قص ۱۳)،

برهریکی (طرص ۲۴) ۳- معین است (قص ۱۳، طرص ۲۴)

۴- هر آینه (طرص ۲۴) ۵- ادای (طرص ۲۴) ۶- و باجابت مقرون (طرص ۲۵)،

باجابت مقرون باد (قص ۱۳)